یادی از سرلشکر منصور ستاری در ایام شهادتش

آخرین پرواز فرمانده

مرجان قندی
خبرنگار

منصور ستاری فرمانده نابغه نیروی هوایی ارتش که نقش مهمی در طراحی سیستم یکپارچه پدافندی ایران داشت ۱۵ دی ۱۳۷۳ به همراه چند نفر از مسئولان نیروی هوایی پس از شرکت در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان دوره خلبانی در پایگاه هوایی شهید بابایی اصفهان در راه بازگشت به تهران دچار سانحه هوایی شد و به درجه رفیع شهادت رسید.

منصور ستاری دوران خوش کودکی اش را در یک خانه گلی کوچک در روستای ولی‌آباد قرچک گذراند. نه ساله بود که پدرش درگذشت. بعد از وفات پدرش یکباره شیرازه زندگی‌شان از هم پاشید. منصور در شرایطی سخت و طاقت فرسا در کنار سایر اعضای خانواده‌اش رشد کرد. او در طول سال‌هایی که پدرش را از دست داد به سختی کار کرد و در کنار آن درسش را هم خواند چون فقط یک هدف داشت؛ اینکه به شخصیتی شبیه پدرش تبدیل شود. روزها پشت سر هم سپری شد و منصور خودش را برای ورود به شرایطی سخت و ورود به ارتش آماده می‌کرد. او در صحبت‌هایش همیشه می‌گفت: «اگر پدرم را در کودکی از دست نمی‌دادم، شاید الان در صف ورود به دانشکده افسری نبودم.»

نیروی هوایی آن زمان به‌دلیل جایگاه ویژه و فرماندهی که داشت سعی می‌کرد از میان دانشجویان بهترین‌ها را برای خود انتخاب کند که منصور ستاری هم یکی از آنها بود.

ستاری در خاطراتش از روزهای اولی که به عضویت نیروی هوایی ارتش در آمده بود، این‌طور گفته است: «با ورودم به نیروی هوایی احساسی از جنس شک به سراغم آمد. با وجود اینکه یک افسر جزء بودم خیلی زود دریافتم که همگی ما از سرباز تا افسر عالی‌رتبه، فرمان بردار و مطیع کسانی هستیم که در اصطلاح مستشار نظامی نام داشتند. همه ارکان نیروی هوایی در ید قدرت آنها بود. هیچ کس حق دانستن بیش از آنچه که آنها مشخص می‌کردند، نداشت. ارتباط ما در حد اپراتوری یا یادگیری

عکس: ایسنا

نحوه استفاده از سیستم‌ها بود. اینکه هر دستگاه چگونه و براساس چه مکانیسمی عمل می‌کند از موضوعاتی بود که ما حق پرسیدن نداشتیم و این برای اشخاصی چون من که بشدت کنجکاو بودم رنج آور بود. همین محدودیت‌ها انگیزه شد تا با جدیتی بیش از آنچه موظف بودیم به زبان انگلیسی مسلط شوم به گونه‌ای که خیلی زود توانستم متون تخصصی در حوزه شغلی‌ام را به آسانی ترجمه کنم. برای آنکه بهانه جدی‌تری داشته باشم هر ماه تعدادی مقاله برای مجلات برون سازمانی با نام مستعار می‌فرستادم که اغلب آنها چاپ می‌شد.»

او در واقع یکی از برجسته‌ترین افسران رادار بود که تلاش می‌کرد بدون اتکا به مستشاران نظامی غربی به جزئیات فنی و عملیاتی دستگاه‌های حساس رادار اشراف فنی و علمی پیدا کند.

با پیروزی انقلاب ارتشیان دیگر یک افسر جزء متعلق به سیستم کاملاً وابسته به خارج نبودند. استقلال نعمتی بود که آنها با پیروزی انقلاب به آن دست یافته بودند. در ارتش بجز نیروی زمینی بقیه نیروها توانسته بودند شیرازه کلی خود را حفظ کنند. اما با کشف کودتای نوژه شیرازه نیروی هوایی نیز کاملاً آسیب جدی زد. قبل از آنکه انقلاب فرصت کند نیروهای وفادار به خود را در میان باقی‌مانده افسران کشف کند مدتی طول کشید. با این همه هنوز نیروی هوایی ایران از قدرتمندترین نیروها در منطقه به حساب می‌آمد.

جنگ که شروع شد تمام دغدغه ستاری دفاع از آب و خاک این سرزمین بود. شهید منصور ستاری فرمانده‌ای موفق، متعهد، شجاع، تیزهوش و کاردان بود که در این دوران طرح‌ها و ابتکارات زیادی در سیستم راداری پدافندی به اجرا گذاشت و در طول جنگ تحمیلی توان نیروی هوایی را در سرنگونی هواپیماهای متجاوز دشمن بعثی دوچندان کرد. ستاری در سال ۱۳۶۴ به‌عنوان معاون طرح و برنامه نیروی هوایی منصوب شد و به سبب طرح‌ها و برنامه‌های کاربردی در بهمن ماه سال ۱۳۶۵ با درجه سرهنگی به سمت فرماندهی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد و تا هنگام شهادت عهده‌دار این مسئولیت حساس بود.

روزهای جنگ روزهای پر فراز و نشیب اما عرفانی و به یادماندنی برای منصور ستاری بود. احساس می‌کرد روحش در جنگ پرورش یافته و همواره خودش را برای سفری روحانی مهیا می‌کرد، سفری که سال‌ها در انتظارش مانده بود. جنگ با همه لحظه‌های تلخ و شیرینش به پایان رسید. اما او هنوز چشم انتظار فرصتی برای عروج بود.

در آخرین ساعات یکی از روزهای دی ماه سال ۱۳۷۳ ستاری که دیگر فرمانده‌ای میانسال بود به همراه معاونان و مشاورانش با یک هواپیمای اختصاصی فرودگاه نظامی اصفهان را به مقصد تهران ترک کرد. هنگامی که منصور خسته و با چشمانی قرمز از بیداری طولانی قدم به درون هواپیما گذاشت هیچ کدام از مشایعت کنندگانش نمی‌دانستند این آخرین پرواز شخصیتی است که توانست در دوران کوتاه فرماندهی اش نیروی هوایی کشور را متحول سازد.

بازخوانی فرماندهی حاج قاسم سلیمانی در دو عملیات کربلای ۴ و ۵ به روایت نادر نوروز شاد

فرمانده محبوب

عکس: مرکز اسناد دفاع مقدس

اسماعیل علوی
دبیر گروه پایداری

قاسم سلیمانی را دورادور می‌شناختم اگرچه با او روبه‌رو نشده بودم، اما در دل تحسین‌گر شجاعتش در مقابله با داعشی‌ها بودم. تا حدودی از مشکلاتی که پیش رو داشت نیز خبر داشتم و باقی را می‌توانستم حدس بزنم که در این کار با چه مشکلاتی مواجه است، زیرا علاوه بر جنگیدن با وحشی‌ترین گروه تروریستی تا بن دندان مسلح، بایستی فشارهای سیاسی را هم تحمل می‌کرد. جالب توجه اینکه هم داعشی‌های وحشی با جدیت دنبال شقه شقه کردنش بودند، هم امریکایی‌های متمدن در کمینش بودند تا با سلاح مدرن خود آتش به جانش بریزند و تن او و دل اکثریتی را بسوزانند!... و البته که یانکی‌های تیزهوش! موفق‌تر از داعشی‌های عقب افتاده و آلت دست بودند و با ناجوانمردی تمام کسانی را که مردانه با بربریت زمانه به مقابله ایستاده بود به جای تجلیل به شیوه ترسوها با ترور به شهادت رساندند.... زهی حقارت!... زهی بی شرمی! این همه انگیزه‌ای بود تا قلمداران با غیرتی در تجلیل از این شهید والا مقام آستین همت بالا زده و به نوبه خود انتقام او را از قاتلان جنایتکارش با یک اقدام مؤثر فرهنگی و ماندگار بگیرند. در این میان با خبر شدیم آقای مجید سانکهن کتابی را در همین ارتباط تدارک دیده که به مناسبت دومین سالگرد شهادت شهید حاج قاسم سلیمانی، محبوب بچه‌های جنگ شنبه گذشته با حضور خانواده شهید رونمایی شد. موضوع این کتاب روایت‌های راوی حاج قاسم (نادر نوروز شاد) از دو عملیات مهم کربلای ۴ و ۵ است که در قالب گفت‌وگو میان «فرمانده» و «راوی» تنظیم شده و عنوان «یک قاسم و دو کربلا» بر پیشانی آن نشسته است. «یک قاسم، دو کربلا» را می‌توان اولین و جدیدترین گونه روایت داستانی و اسنادی تاریخ دفاع مقدس دانست که با روایت‌های مستند و استفاده از نوارهای موجود در آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران فراهم آمده است. در این گونه، فرماندهی حاج قاسم سلیمانی در دو عملیات کربلای ۴ و ۵ از دو منظر ۱. راوی ۲. اسناد مکتوب و نوارها روایت شده و مورد بازخوانی قرار گرفته است. از این رو نقل‌های این کتاب پشتوانه اسنادی دارد و از آسیب‌هایی همچون شخصی گرایی، کلی گویی، افسانه سرایی، نقل‌های جهت‌دار و خلاف واقع مصون مانده است. نویسنده دو خط روایی را در متن دنبال می‌نماید. (از من) و (از تو) در فصل‌های (از من) نقل زندگی راوی «نادر نوروز شاد» از کودکی تا پاسداری و روایتگری حاج قاسم است و در فصول (از تو) روایت راوی بر اساس اسناد و نوارهای قرارگاه و آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات سپاه پاسداران، در کسوت راوی فرمانده و روایتگری وی از فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله - حاج قاسم سلیمانی - در دو عملیات بزرگ و سرنوشت‌ساز کربلای ۴ و ۵ است. با هم برش‌هایی از این کتاب را می‌خوانیم.

■ **از تو:**
حاج قاسم در اولین دیدار

برخورد خیلی گرمی داشت. با چای و کمپوت از من پذیرایی کرد. دردفتر یادداشتم نوشتم: تو همین چند لحظه یک حس خیلی خودمانی به من دست داد. احساس می‌کنم کنار برادر بزرگترم هستم برعکس بعضی از فرماندهان که راویان را دست و پا گیر و گوش اضافه می‌دانستند. حاج قاسم با من خیلی راحت برخورد کرد و از همان اول با شوخی‌هایش به من فهماند که باید راحت باشم. وقتی از قرارگاه خاتم به قرارگاه شهید کازرونی (قرارگاه لشکر ۴۱ ثارالله) رفتیم، در همان ابتدای وارد شدن به قرارگاه حاج قاسم من را به مسئولان لشکر معرفی کرد. ولوله‌ای به پا شد. آن هم به‌خاطر اینکه هر وقت نیروی راوی وارد یک لشکر یا تیپ می‌شد همه می‌فهمیدند که عملیات حتمی است.

■ **ازمن:**
کلاس محبت

کلاسی که به جای مدرسه در بالای خانه کوچک ما بنا شده است. نام این کلاس هیأت نوباوگان حجتیه است. تخته سیاهی نو روی طاقچه بزرگ اتاق تکیه کرده است و حدود ۲۰ صندلی نو و با کیفیت روبه‌روی تخته سیاه صف کشیده‌اند. تابلوی بزرگی با خط خوش نسخ، روی دیوار نصب شده که در آن نوشته شده است.

جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را

و حالا صبح جمعه است و همه مدرسه‌ها تعطیل، اما زمزمه محبتی که در این تک کلاس نوساز و تمیز موج می‌زند بچه‌ها را در تنها روز تعطیل هفته (آن دوران فقط جمعه تعطیل بود) از آغوش خانواده بیرون می‌کشد و به سر کلاس می‌آورد.

در خانه باز است. بچه‌ها یکی یکی پیچیده در شال و کلاه از راه می‌رسند. پاگرد طبقه دوم جلوی در اتاق، کفش‌هایشان را در می‌آوردند و داخل اتاق می‌شدند. دمپایی‌ها و کفش‌های کوچک و بعضاً فقیرانه.

مردی میانسال با کت و شلواری مرتب دم پاگرد بالا ایستاده است و با تبسمی که تمام صورتش را پر کرده است از بچه‌ها به گرمی استقبال می‌کند. مرد میانسال بعد از ورود بچه‌ها به کلاس کفش‌های بچه‌ها را مرتب می‌کند. او پدر، برادر، دوست، الگو و بزرگمرد زندگی من حاج صادق نوروزشاد است. حکایت تولد این کلاس و هیأت نوباوگان نظام آباد از یک تردید بزرگ و یک خواب عجیب شروع شد.

■ **ازتو:**
برای اولین بار کنار یک فرمانده

- نوشتم: برای اولین بار بود که کنار یک فرمانده لشکر نشسته بودم و محرمانه‌ترین موضوعات جنگ، یعنی کمبودها و نبودها را از نزدیک مشاهده می‌کردم. احساس من به‌عنوان یک راوی و یک چشم سوم که از بیرون به قضایای داخل لشکر و فعالیت‌های لشکر نگاه می‌کند این بود که: «ظاهراً کمبود یا نبود توپ، تانک، خمپاره، ماسک، لباس، پوتین و... یک امر عادی است و مسئولان لشکر این را پذیرفته بودند که با همین وضعیت باید بجنگند.

این حالت تقریباً در تمام سپاه حاکم است. همه می‌دانند که به رغم کمبود امکانات و تجهیزات باید جنگ متوقف نشود. بچه‌های لشکر با مانور، ابتکارات و جان خود جای کمبودها را پر می‌کنند....

بعضی یا مغرضانه یا از روی نا آگاهی می‌گویند که فرماندهان جنگ با طرح‌ها و عملیات‌های ناپخته، با جان رزمندگان بازی می‌کنند... ولی واقعاً این نیست. اوضاع مملکت خیلی سخت است. درآمد نفتی روی ۶ دلار است. جنگ و تحریم هم هست. کمبود نیرو و امکانات هم هست و تنها چیزی که این حفره عمیق را پر می‌کند کار و تلاش و ابداع و فداکاری جانانه است وگرنه جنگ با شکست روبه‌رو می‌شود و باید دروازه‌های تهران را به روی نیروهای بعثی باز کنیم و تصویر صدام را از تلویزیون ملی ایران ببینیم....»

■ **ازمن:**
صف ارادتمندان

- برای من که سابقه خبرنگاری چند ساله در جبهه داشتم، این صحنه عادی نبود. برای همین هم در دفترچه‌ام نوشتم: بعد از نماز جماعت، افراد گردان از در مسجد خارج نشدند، همه می‌خواستند با برادر قاسم روبوسی کنند، بچه‌های گردان برای روبوسی با حاج قاسم نوبت گرفته‌اند و برخی بعد از روبوسی می‌روند ته صف تا دوباره با حاجی روبوسی کنند. عده‌ای به‌شدت اصرار داشتند تا دست فرمانده‌شان را ببوسند و چند نفر از آنها نیز موفق به انجام قصد خود شدند. حاج قاسم، اجازه دست بوسی نمی‌داد. وقتی که بعضی‌ها هم خم می‌شدند که دست او را ببوسند، حاج قاسم دستش را می‌کشید و خودش خم می‌شد و سر آنها را می‌بوسید.

- حاج قاسم: برادر حاج باقری ما هفت تا قایق ریجیدر داشتیم موتور پنج تاش را توی مانور سوزوندن... دیگه نداریم... ما برای تمرین و مانور قایق نداریم... منتظر هستیم قایق برای عملیات برسد. حالا خود حمل قایق با تریلی کفی و انتقال آن با جرثقیل به آب و... خودش یک مثنوی هفتاد من است.

- می نویسم: توی دلم می‌گویم، چند سال دیگه چه کسی قرار است این نبودن‌ها و این زجری را که حاج قاسم و نیروهایش برای تأمین پیش پا افتاده‌ترین تجهیزات نظامی کشیده‌اند، روایت کند. مثل روز برایم روشن است که آیندگان خواهند گفت:

«برای عملیات تجهیزات و نیروی کافی با برنامه درست باید به کار گرفته می‌شد.» و جواب من این است که: «عزیز من تجهیزاتی که نه وجود دارد و امکان تهیه‌اش هم نیست ... نمی‌شود رویش برنامه‌ریزی کرد... تمام فرماندهان می‌دانند و عقل‌شان هم می‌رسد که تجهیزات و نیروی کافی خیلی برای عملیات حیاتی است ولی وقتی نیست و در کل کشور فقط یک میلیون نفر از ۳۶ میلیون آن هم به‌صورت گردشی به جنگ می‌آیند و تحریم اقتصادی و تسلیحاتی خفه کننده جهانی هم وجود دارد هیچ کار نمی‌توان کرد جز اینکه با ابتکار چاله این همه کمبودها را پر کرد.»

■ **ازمن:**
فرمانده با معرفت

- وسط جلسه بود که حاج قاسم بحث شهادت چند نفر از بچه‌های غواص قبل از عملیات را پیش کشید. یکی از شهدا رزمنده‌ای از جیرفت بود که از گردان ۴۲۲ نبی‌زاده بود. حاج قاسم درباره او می گفت: «با اینکه از نظر مالی خیلی تو فشار بود و باید خانواده‌اش را

مقدسی قرار داده و در مکانی قرار داده که بهترین زمان برای مصرف کردن عمراست... نیت‌ها را اگر خالص کنید همه اعمالتان عبادت می‌شود. اگر ما اعتقاد به خدا و معاد داشته باشیم انتظار کمک الهی را هم داریم... این ملت حق خودش را ادا کرد اکنون نوبت ماست که جواب محبت‌شان را بدهیم. جواب محبت‌شان تلاش ماست... خدا با ماست ولی جذب این لطف و محبت خدا بستگی به ما دارد. تلاش و ایثار و سرمایه‌گذاری هر فرد مؤثر است... این ملت حق خودش را ادا کرد (اشاره حاج قاسم اعزام سراسری سپاه محمد از سراسر کشور به جبهه‌ها و استقبال و شرکت بی‌نظیر مردم در این اعزام سراسری بود).

■ **ازمن:**
لطف خدا بستگی به ما دارد

- می نویسم: جذب لطف خدا بستگی به ما دارد، یعنی؛ از تو حرکت از خدا برکت... یعنی اول باید ظرف خالی و تمیز داشته باشی تا خدا توی آن باران رحمتش را ببارند... یعنی تو قدم در راه بگذار، خدا جاده را جلوی پای تو خلق می‌کند....

■ **ازتو:**
روش برخورد حاج قاسم با خط بازی

- حاج قاسم در ادامه گفت: در لشکر ما، مسأله خط و خط بازی اصلاً نیست همه یکدست هستند... من اجازه نداده‌ام به هیچ جناحی که اینها در لشکر رشد کنند... چه حق چه ناحق... سریع قلع و قمع شده‌اند... ما در طی این شش سال سابقه نداشته که تمرد از فرماندهی و خط و خط بازی در لشکر داشته باشیم.

مجید سانکهن

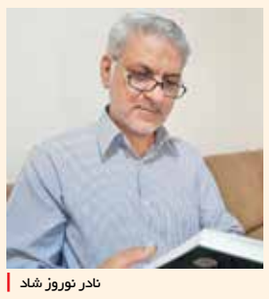
نادر نوروز شاد

نیم نگاه

■ **توی پشت جبهه عوض نشویم، حواسمان باشد که ما منتی به جنگ نگذاریم... خدا به ما منت گذاشته که عمر ما را در مقطع بسیار مقدسی قرار داده و در مکانی قرار داده که بهترین زمان برای مصرف کردن عمراست... نیت‌ها را اگر خالص کنید همه اعمالتان عبادت می‌شود. اگر ما اعتقاد به خدا و معاد داشته باشیم انتظار کمک الهی را هم داریم... این ملت حق خودش را ادا کرد اکنون نوبت ماست که جواب محبت‌شان را بدهیم. جواب محبت‌شان تلاش ماست... خدا با ماست ولی جذب این لطف و محبت خدا بستگی به ما دارد.**

- می نویسم: خطاب حرف‌های حاج قاسم به من است. او می‌داند که من تهرانی هستم و بخوبی با مسأله خط و خط بازی و تمرد از فرماندهی آشنا هستم. وقتی حاج قاسم این حرف‌ها را به من می‌گفت، انگار یک فیلم از حاج همت جلوی چشم هایم نمایش داده می‌شد. یاد روزهای آخر عمر حاج همت می‌افتادم که بعضی توی لشکر بهش می‌گفتند: «کانال پر کن» یعنی آدمی که کانال‌ها را پر می‌کند از شهید. چقدر بهش تهمت نابلدی می‌زدند و آخر سر هم آنقدر فشارها زیاد شد که حاجی تصمیم گرفت بعد از عملیات خیبر از فرماندهی استعفا دهد و برود توی یکی از لشکرهای دیگر به‌عنوان تکور و رزمنده ساده فعالیت کند، که خدا نخواست و یک راست رفت پیش خدا.

- سیاسی بازی در جنگ دو تعریف دارد، یکی وابستگی به جریان‌های سیاسی و دوم تمرد از دستور فرمانده و بلوا و اغتشاش علیه فرمانده. منظور حاج قاسم از سیاسی بازی این دومی بود.

- نوشتم: شب وقتی بچه‌های غواص توی سه ستون زدند به آب. حاج قاسم با دوربین آنها را دنبال می‌کرد.

■ **ازمن:**
چند لحظه از عملیات کربلای ۵

دست‌هایش می‌لرزید. قطرات اشک از کنار چشمش روی گونه‌اش می‌لغزید. البته نیازی هم به دوربین نبود. به وضوح می‌شد بچه‌های غواص را نزدیک دژ عراق دید. حاج قاسم مدام حضرت زهرا سلام‌الله علیها را صدا می زد. به بچه‌های اطرافش هم می‌گفت. بیکار نباشید صلوات بفرستید دعای توسل بخوانید. خود حاجی به من گفت. نه عقل، نه قواعد نظامی و نه هیچ چیز دیگه جز عشق این عملیات را تأیید نمی‌کند. شاهد این نظر حاجی هم آن بود که سه بار نامه به غلامپور زد که این عملیات نباید انجام شود. وآن شب انگار قرار نبود چشم‌های عراقی‌ها ببینند. تحلیلی که حاج قاسم از مستی عراقی‌ها داشت درست از آب در آمد.

- غواص‌ها باید ۷ کیلومتر عرض آبگرفتگی را هم شنا می‌کردند، هم راه می‌رفتند و هم سینه خیز می‌رفتند و این خطر دیده شدن را چندین برابر می‌کرد.

ما هنوز توی خط بودیم که از طرف لشکر سید الشهدا(ع) صدای دیگری بلند شد. یک نورافکن هم از طرف عراق‌ها روی محور لشکر عاشورا روشن شد. عملیات با رمز یا فاطمه الزهرا(س) شروع شد.

■ **ازتو:**
حاج قاسم در حلقه غواصان

خورشید داشت غروب می‌کرد. چند ساعت بیشتر به شروع عملیات نمانده بود. حاج قاسم روی پایش بند نبود. پشت دژ سنگر به سنگر به بچه‌های غواص سرکشی می‌کرد. بچه‌های غواص تا حاجی را می‌دیدند زود دورش حلقه می‌زدند و باز آغوش، باز بوسه با حلالیت و وداع.

این اولین بار بود که من می‌دیدم که دلشوره حاج قاسم از دلش به صورتش می‌دود.

- می‌نویسم: هر کس چند لحظه روی صورت حاج قاسم خیره بشود، زود می‌فهمید که این حاج قاسم آن حاج قاسم همیشگی نیست. انگار تب دارد. چند بار سعی می‌کند که بخوابد ولی نمی‌تواند و عین آدم‌های دلواپس بلند می‌شود و راه می‌افتد. حاجی حال عجیبی دارد. البته بچه‌های گردان‌های غواص هم بیکار ننشستند. هی حاج قاسم را صدا می‌کردند و باهاش شوخی می‌کردند. ولبخند روی لب‌های او می‌نشاندند. اما لبخندهای حاجی زیاد دوام نمی‌آورد و زود مثل گاز از روی لب‌هایش بخار می‌شد می‌رفت هوا.

■ **ازمن:**
نگرانی‌ها از سرنوشت عملیات

بچه‌های اطلاعات لشکر از روی دیدگاه خبر مهمی برای حاج قاسم فرستادند. امروز اولین نشانه‌های هوشیاری عراق به‌صورت جدی مشاهده شد. لشکرهای تحت امر سپاه هفتم عراق شروع به انجام اقدامات مهندسی پشت ساحل غربی اروند کردند. اقدامات مهندسی عراق هم به این دلیل است که جاده بصره و ابوالخصیب کاملاً غیر نظامی است و تقریباً هیچ گونه استحکامات نظامی ندارد. در آن محدوده یک سایت پتروشیمی است و دوتا قرارگاه نظامی. بقیه‌اش زمین تخت بدون هیچ عارضه و استحکامات است. عراق در حال ایجاد چند خط پدافندی پشت سرهم در ساحل خودش است. خاکریزها و خطوطی را که داشت احداث می‌کرد به گونه‌ای به نفع ایران در شب عملیات تمام می‌شود. به این خاطر که وقتی نیروهای ایرانی خط عراق را تصرف می‌کنند چند خط پدافندی آماده وجود دارد که نیروهای ما می‌توانند پشت آن موضع بگیرند.

- نوشتم: تحلیل فرماندهان این بود که یا عراق می‌خواهد منطقه را از حالت غیر نظامی به نظامی تبدیل کند یا از نیت ایران برای عملیات خبردار شده است.

این رفتار عراق یک نشانه هوشیاری است، اما نه یک نشانه صددرصد. چرا که عراق، زمین آن منطقه را قاعدتاً باید خیلی وقت پیش مسلح می‌کرد.